

(تاملی در باب تلاش‌های بیهوده برای ارتقای فرهنگ مطالعه در ایران!)

بخش نخست:

امروزه شعار «ترویج فرهنگ مطالعه» از زمین و زمان به گوش می‌رسد. معنای این شعار واقعاً چیست؟ روشن است که این ترویج نسبت به محتوای مطالعه بی‌تفاوت است. هدف فقط افزایش میزان مطالعه و بالا رفتن سرانه‌ای است که فرهنگ‌دوستان ایرانی با شرمساری از آن یاد می‌کنند: «واقعاً چرا ما با این سابقه فرهنگی و تحصیلات بالا، کتاب نمی‌خوانیم و راهکارهای برون رفت از این وضعیت چیست؟»

سوال فوق به موضوع اصلی بسیاری از مقالات، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و همایش‌ها بدل شده است. یادداشت مختصر حاضر در صدد است تا نشان دهد که نه تنها این سوال فی‌نفسه غلط‌انداز است، بلکه خود شیوه طرح آن و رویکرد نهفته در پس آن، نیازمند نقد و تحلیل است.

«ترویج فرهنگ مطالعه»، به ساده‌ترین بیان، به دنبال افزایش میزان مطالعه در جامعه است. از این منظر، کتاب‌ها دارای محتوایی هستند که باید آنها را هرچه بیشتر به مخاطب منتقل ساخت و مخاطب بناست با دریافت این محتویات با فرهنگ‌تر شود؛ مشابه تجربه افزایش سطح تحصیلات که چند سالی است کوس رسوایی‌اش به صدا درآمده است. همان‌گونه که سطح تحصیلات آدمی ربطی به دانش‌اش ندارد، افزایش مطالعه نیز هیچ ارتباطی به ارتقای فرهنگ عمومی ندارد. می‌دانیم که فرهنگ دانشگاهی‌سازی ایران، با شعار نانوشته «هر روستا، یک دانشگاه»، با احداث دانشگاه‌های ریز و درشت، اعم از آزاد، پیام‌نور، غیرانتفاعی و علمی-کاربردی و همچنین افزایش ظرفیت چشمگیر دانشگاه‌های سراسری، هیچ نتیجه‌ای جز افزایش مدرک نداشته است (یعنی نه سواد را افزایش داد، نه فرهنگ را بارور کرد و نه حتی صنعت را بهبود بخشید)، بلکه فقط و فقط تیشه به ریشه نهاد دانشگاه در ایران زده است؛ به طور مشابه، ترویج فرهنگ کتابخوانی نیز، در صورت تحقق‌اش (که البته بعید به نظر می‌رسد)، نتیجه‌ای معکوس خواهد داشت.

از نظر این متولیان یا دلسوزان فرهنگ مملکت، مطالعه صرفاً به معنای انتقال مشتی اطلاعات از فلان کتاب به بهمان ذهن است و در این معنا، به نظر می‌رسد که تنها عنصری که مدنظر قرار نمی‌گیرد، یعنی قربانی اصلی همانا خود «حقیقت» است. گره‌گاه اصلی بحث دقیقاً همین جاست: برداشت عامیانه از حقیقت، و پیامد این برداشت یعنی ترویج ناحقیقت.

علت اصلی این سوءفهم در قبال حقیقت، تن سپردن به مفهوم عامیانه و غیرنقدانه از حقیقت به مثابه یک داده‌ایجایی است. در این معنا حقیقت، مجموعه‌ای از داده‌های ایجابی یا گزاره‌های صادق است که می‌توان با مطالعه و یادگیری آنها به حقیقت دست یافت. همین برداشت از حقیقت نیز امروز در نهادهای آموزشی (از آموزش و پرورش تا آموزش عالی) حاکم است که «تفکر» را به «یادگیری» فرومی‌کاهد. این رویکرد وجه نفی‌کننده و نقادانه حقیقت را نادیده می‌گیرد و تفکر را با حافظه خلط می‌کند. اما سوال بعدی که به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا مگر می‌شود تفکر را هم آموخت؟

پارادوکس اصلی در همین تلاش برای آموختن نهفته است. برخلاف شعارهای مد روز در راستای آموزش تفکر نقادانه (و مضحک‌تر از آن، آموزش خلاقیت!)، پاسخ سوال فوق روشن است: «خیر، تفکر را نمی‌توان آموخت، تفکر به واسطه نسبت مسئله‌دارش با حقیقت از تن سپردن به آموزش سر بازمی‌زند. حقیقت را نمی‌توان آموخت و آموزاند. حقیقت اگر آموخته شود، بلافاصله از وجه نفی‌کننده خود تهی شده و در نتیجه به ناحقیقت بدل می‌شود». علاوه بر این، مشکل اصلی یک انسان فقدان دانش نیست. تا زمانی که مسئله‌ای وجود نداشته باشد، خروارها دانش نیز هیچ راهی به حقیقت نخواهد داشت. لذا این تعبیر که امروز گاهی در گفتار اساتید مطرح می‌شود، واجد سطحی از حقیقت است: «مشکل جامعه ما فقدان پاسخ نیست، بلکه فقدان پرسش است». پاسخ‌های بسیاری در کتابفروشی‌ها خاک می‌خورند و کسی اصلاً سراغشان نمی‌رود، چرا؟ چون اصلاً مسئله‌ای در نسبت با حقیقت وجود ندارد. مسئله حقیقت داشتن، فرد را تشنه و مستعد تفکر می‌سازد و تازه اینجاست که مطالعه می‌تواند به میانجی خودکاو‌های دیگران، به مواجهه فرد با مسئله خود سمت‌وسو دهد. پس اولاً، مطالعه فی‌نفسه مشکلی را حل نمی‌کند و این خود فرد است که نهایتاً باید با مسئله‌اش مواجه شده و آن را رفع نماید؛ ثانیاً، تا زمانی که مسئله‌ای وجود نداشته باشد، یا مطالعه‌ای رخ نخواهد داد یا حتی اگر مطالعه‌ای هم

صورت پذیرد صوری و بی حاصل خواهد بود. در نتیجه تلاش‌های مذبحانه برای «ترویج فرهنگ مطالعه»، مانند مادرانی که به زور به کودکانشان غذا می‌دهند، نه تنها بی‌ثمر، بلکه اساساً مخرب‌اند.

تا مسئله‌ای وجود نداشته باشد، مطالعه کردن و مطالعه نکردن ماهواً تفاوتی با یکدیگر ندارند. لذا سوال بعدی‌ای که احتمالاً همان رویکرد عامیانه از ما خواهد پرسید این است که «پس چگونه مسئله را ایجاد کنیم»؟

اولاً مسئله را نمی‌توان به صورت فرمایشی از بالا ایجاد کرد یا دستور داد. مسئله را نمی‌توان انتقال داد. مسئله واجد جنبه‌ای منفی است که نمی‌توان آن را به داده‌های ایجابی تقلیل داد. مسئله نتیجه مواجهه نقادانه فرد با وضعیت خویش است. البته می‌توان بستری را فراهم آورد که بر مبنای آزادی بیان و تضارب آراء، امکانی برای گفت‌وگو حول مسائل مختلف فراهم آورد، اما آیا شما متولیان «ترویج فرهنگ کتابخوانی»، واقعا به دنبال همین هدف هستید؟ مسئله‌دار (پروبلماتیزه) کردن جامعه؟ مطمئنید؟ این شما را نمی‌ترساند؟ کمی حواستان را جمع کنید، آیا شما واقعا خواهان رواج تفکر انتقادی در جامعه هستید؟ آیا تبعاتش را می‌پذیرید؟

شنیده‌ایم که جامعه امروز دچار بی‌مسئلی، یا اگر ترجیح می‌دهید، گرفتار مسائل کاذب است. مسائل زودگذر و فریبنده‌ای بر اذهان انسان‌ها سایه افکنده‌اند که اگر معیار را «حقیقت» بدانیم، همگی گمراه‌کننده‌اند. آدمیان می‌کوشند تا با خودشان، با مسائلشان، و به طور کلی، با حقیقت، مواجه نشوند و در نتیجه مسائل کاذبی را جعل می‌کنند تا چندصباحی با آنها خوش باشند. این جعل مسائل کاذب، خود وجه دیگری از کارکرد فرهنگ عمومی است و در این معنا فرهنگ و تمدن، برای صیانت از خود، نیازمند فریب انسان‌ها هستند. لذا افزایش میزان مطالعه، ارتقای دانش و حتی بالا بردن فرهنگ، همه از یک قماشند. خود مسئله «ترویج فرهنگ مطالعه» یکی از همین مسائل گمراه‌کننده است.

پرسش‌های فوق ما را به سوی پرسش‌های عمیق‌تر و کلیدی‌تر سوق می‌دهند که در یادداشت حاضر مجالی برای پرداختن به آنها نیست: «کدام فرهنگ؟» و «کدام حقیقت؟». اما می‌توان ادعا کرد که آرمان ارتقای فرهنگ اگر در معنای راستین «ارتقا» به کار رود چیزی نیست جز نفی دیالکتیکی فرهنگ موجود. و همین جاست که متولیان فرهنگ (از مسئولان وزارت ارشاد و نهادهای ریز و درشت فرهنگی گرفته تا حتی نویسندگان و ناشران و منتقدان و به طور کلی «اهالی اهلی شده اهلی ساز فرهنگ») همگی موضعی محافظه‌کارانه بر ضد حقیقت نفی‌کننده و نقادانه اتخاذ می‌کنند، و دانسته یا نادانسته، از عباراتی همچون «ارتقای فرهنگ عمومی» یا امید به «بافرنگ شدن» مردم در نرخ‌ناترین و ارتجاعی‌ترین معنا سخن می‌گویند. حقیقت اما از بطن مواجهه نقادانه با این همه برخواهد خواست و در نتیجه، یکسره نبرد است، نبرد با خود و دیگران. حقیقت را نمی‌توان آموخت، نمی‌توان منتقل کرد، نمی‌توان دستور داد، نمی‌توان محاسبه کرد، نمی‌توان تجویز کرد، نمی‌توان در داده‌های ایجابی نمایش داد، بلکه حقیقت را فقط می‌توان زیست و بر سر آن جنگید: نبردی روش‌مند تا پای جان بر ضد فرهنگ مستقر با تکیه بر نقد درونی خود وضعیت.

منبع: ماهنامه فرهنگ امروز، آذرماه 1395